

**مختصری در مورد زندگی
شهید دکتر علی مظفریان**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين سيدنا محمد وعلى آله وصحبه ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾

[آل عمران: ۱۶۹].

مختصری در مورد زندگی شهید دکتر علی مظفریان: که به جرم مسلمان و مؤمن بودن بخدا و رسول الله و تبلیغ آن بدست عمال رژیم بظاهر اسلامی ایران در شهر شیراز پس از نه (۹) ماه زندان و شکنجه بدرجه رفیع شهادت نائل آمد (إنا لله وإنا إليه راجعون). شهید دکتر مظفریان در اسفند ماه سال ۱۳۲۵ه.ش. در شهر کازرون (تقریباً ۲۵۰ کیلومتری شمال شرقی شیراز) در خانواده‌ای که پایبند به اصول و معتقدات شیعه بودند پا به عرصه وجود گذاشت، پدرش مردی متین و موقر و کارمند یکی از ادارات دولتی بود که با همت همسرش و توکل بر خدا بخوبی از عهده تربیت فرزندان‌شان برآمدند تا آنجائیکه اکثر آنان از جمله علی بدانشگاه راه یافتند، (علی) دانشجوی دانشگاه شیراز (دانشکده پزشکی) بود و این مصادف با حکومت شاهنشاهی در ایران بود که سعی می‌شد مذهب به فراموشی سپرده شود، در آن دروان اختناق (علی) در دانشگاه با کمک عده‌ای از دوستانش انجمن مذهبی تشکیل دادند و بهمین سبب طی چند نوبت جمعا حدود یکسال زندانی شد، در این انجمن مذهبی بود که در اثر بحث و مجادله با دوستانش نسبت به صحت و حقانیت مذهب شیعه دچار تردید شد و با حالت قهر انجمن را ترک کرده و بمحضر اساتید و بزرگان مذهبی در شیراز رفت و در آنجا نیز چیزی قانع کننده نیافت و این موضوع باعث شد که شک و تردیدش به یقین تبدیل شود، او که تا این موقع فکر می‌کرد اسلام فقط شیعه است و با اصول و عقایدش بزرگ شده و خو گرفته و برایش تبلیغ کرده بود اکنون آنرا با طبع اسلام خواهی و روح خدا جوییش

مطابق نمیدید و این موضوع بر احساس و روانش بسیار سنگینی می‌کرد تا اینکه در سال ۱۳۵۱ ه.ش. با عنوان دکتر از دانشگاه فارغ التحصیل شده و طبق مقررات باید مدت سه (۳) سال در مناطق محروم و دور از مرکز خدمت نماید، برای این منظور به بندرلنگه رفت شهری که اکثریت جمعیت آن اهل سنت هستند با مساجد متعدد و مدرسه علوم دینی در آنجا بود که صدای اذان پنج وقت از مناره‌های مساجد توجهش را جلب می‌نمود و این برایش غیر عادی و جدید بود و باعث شد که بسوی آن کشیده شود، در نتیجه بحث و گفتگو با علمای اهل سنت آنجا بود که احساس کرد به اسلام راستین محمدی نزدیک می‌شود پس از مدتی تحقیق و بررسی بیشتر به این نتیجه رسید آنچه بدنبالش بوده یافته و بمرادش رسیده است، پس از اتمام دوده سه (۳) ساله خدمت از بندر لنگه به شیراز برگشت، در آن زمان بهمت عده‌ای از دانشجویان پاکستانی که در ایران بودند در یکی از سالن‌های دانشکده مهندسی شیراز نماز جمعه اهل سنت برپا می‌شد و دکتر نیز هر هفته برای نماز بدانجا می‌رفت تا اینکه کم کم جماعت او را شناخته و بعنوان امام جمعه مورد قبول همگان واقع شد، این جریان تا بعد از انقلاب ادامه داشت تا آنکه از طرف دانشگاه به بهانه‌های مختلف سعی می‌شد از اقامه نماز جمعه جلوگیری شود، این باعث شد که جماعت بفکر مسجدی مستقل برای اهل سنت شیراز بیفتند تا اینکه با همت و تلاش دکتر و پشتوانه مالی یکی از افراد خیراندیش خانه دو طبقه‌ای در شیراز خریداری شد و بعنوان مسجد الحسنین اهل سنت و جماعت شیراز در اداره اوقاف شیراز ثبت شد و وقف گردید، پس از تغییراتی که در بنای این خانه بعمل آمد دو طبقه آن تبدیل به دو سالن بزرگ شد و حیاط وسیع آن با سایبان پوشیده و تبدیل بمسجد شد، بدین ترتیب اهل سنت شیراز پس از سال‌ها سرگردانی صاحب مسجدی در شیراز شدند.

در روزهای جمعه سالن‌ها و حیاط آن مملو از جمعیت نمازگزار بود بخصوص در اعیاد که در اثر کثرت نمازگزاران کوچه خیابان جنب مسجد نیز برای نماز خواندن اشغال می‌شد، این تعداد جماعت نسبت به جماعت اهل تشیع شیراز بسیار زیاد و چشم‌گیر بود

بخصوص که در نماز جمعه اهل سنت تعدادی از افراد تحصیل کرده و دانشجوی اهل شیعه نیز شرکت می‌کردند، که این باعث ترس و حسادت عده‌ای از آخوندهای شیعه و افراد متعصب گردید که پس از حدود یکسال به بهانه‌های مختلف و بی‌جای آنها منجر به تعطیل شدن مسجد گردید که بازهم با تلاش دکتر و دیگران مسجد باز شد، ولی بهانه‌ها و اشکال تراشی‌ها همچنان ادامه داشت و از دشمنی با دکتر چیزی نکاست و بارها دکتر و اعضاء هیئت امناء اداره اطلاعات احضار شدند و آنها را تحت فشار و محدودیت‌های فراوان قرار دادند.

سرانجام صبح روز پانزدهم آبانماه ۱۳۷۰ ه. ش. هنگامیکه دکتر عازم بیمارستان برای انجام عمل جراحی بود و مریضش نیز روی تخت بیمارستان در انتظار عمل جراحی بیتابی می‌کرد، توسط عمال سازمان اطلاعات در جلو درب بیمارستان جلب و برای نفتیش به خانه برگردانده شد و سپس از آنجا به مکان نامعلومی بردند، خانواده‌اش تا مدت‌ها پس از بازداشت هیچ اطلاعی از او نداشتند و به هر جائیکه با این موضوع رابطه داشت مراجعه کردند ولی جوابی قانع کننده نیافتند تا اینکه پس از حدود دو ماه در زندان ویژه روحانیت در تهران توانستند او را ملاقات کنند، از آن پس ملاقات تقریباً هر ماه ۳ الی ۴ بار صورت می‌گرفت، منظور مقامات زندان از ملاقات‌ها این بود که شاید خانواده‌اش او را راضی کنند که از اعتقاداتش برگردد، چون علت زندانی بودنش فقط روی گردانی از مذهب شیعه بود، و عوامل حکومت ایران معتقد بودند چون دکتر بمذهب اهل سنت گرویده و پیروی و متابعت رسول الله را پذیرفته از دایره دین بزعم خودشان خارج و کافر و مرتد گشته، ولی او که مدت‌ها حلاوت دینداری و ایمان را چشیده و بارها آیه کریمه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾ [فصلت: ۳۰]. را تلاوت و در قلبش جای گرفته بود، حاضر نبود بهیچ عنوان ایمان خود را فروخته و یا حتی بظاهر از آن عدول نماید و یا بقول شیعه دروغ بگوید و تقیه نماید، خانواده‌اش نیز باین امر راضی

نبودند، این پایداری و استقامت راسخ او باعث شد که مدت نه (۹) ماه زندانی و انواع شکنجه‌ها را متحمل شود، سرانجام سحرگاه یکشنبه یازدهم مرداد ماه ۱۳۷۱ ه. ش. برابر با دوم صفر ۱۴۱۳ ه. ش. بدرجه رفیع شهادت نایل آمد.

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾﴾ [یس: ۲۶-۲۷].

دو روز قبل از شهادت دکتر، مسجد الحسنین اهل سنت شیراز نیز از طرف مقامات دولت جمهوری اسلامی ایران تعطیل و اموال و دارائی آن صادره و به تاراج بردند، سپس آنرا تبدیل به مسجد اهل تشیع کردند، اتهاماتی که از طرف رژیم باصطلاح اسلامی ایران بعنوان جرم و سند محکومیت دکتور صادر شد از این قرار بود!

جاسوسی برای آمریکا، سعودی، عراق، عمل فحشاء (لواط و زنا) در مسجد و توهین به مقدسات شیعه، در این مورد فیلمی دروغین از او ساختند و مدعی شدند که خودش این اتهامات را پذیرفته است. ﴿فَصَبِّرْ جَمِيلًا وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸].
که همه‌اش دروغ بود و تنها جرمش خروج از مذهب شیعه بود و بس، هرکس آن فیلم ساختگی با آن اتهامات واهی دید از دوست و دشمن، در برائت دکتر و شهادت او گواهی دادند و لکه ننگی بر دامن سیاه حکومت ایران شد.

این تیره دلان حتی از مرده دکتور ترسیدند و حاضر نشدند جسدش را بخانواده و دوست دارانش تحویل بدهند.

در آن فیلم ساختگی یکی از موارد اتهامات توهین به مقدسات شیعه بود که مجازات آن جرم، اعدام است، و اگر فردی شیعی، مذهب اهل سنت را قبول نماید جرم مذکور را مرتکب شده است، ولی خودشان در نهایت بیشرمی و رذالت و برای توجیه عملشان (شهادت دکتور و بستن مسجد) مدعی می‌شوند که نزد اهل سنت عمل لواط و زنا امری عادی است که حتی در مساجد نیز به این عمل شنیع مبادرت می‌ورزند.

کتاب «ثم اهتدیت» بنام نویسنده‌ای مجهول الهویه با تبلیغات وسیع چاپ و منتشر می‌نمایند، که نویسنده مدعی شده سنی بوده سپس بمذهب شیعه گرائیده است. کتاب مذکور و حتی کتب معتبر شیعه مملو از دروغ و توهین به اسلام و رسول الله و اصحابش است.

این کوران و کران که ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً﴾ [البقرة: ۷]. آن فیلم زشت و وقیحانه که حاوی چنان اراجیفی بود از تلویزیون نیز بمعرض تماشا گذاشتند غافل از اینکه حربه فیلم سازی در ایران دیگر کهنه شده و مردم حتی بدیدن چنین، فیلم‌هایی رغبت نشان نمی‌دهند بخصوص در مورد شخصیت معروف و عالم، مانند دکتر مظفریان که شناخته شده و محبوب شیعه و سنی بود، کما اینکه در یک جلسه فیلم مذکور برای پزشکان به نمایش گذاشته بودند هیچ کدامشان گفته‌های گوینده‌ای که سعی می‌کرد صدای دکتر را تقلید کند، تایید نکردند، حتی چند تن از آنها در آن جلسه رعب و وحشت اعتراض کرده آنها نیز دست‌گیر شدند، و همه آنها با دسته گل‌های بزرگ در مجلس عزایش حاضر شدند و تایید کردند که شهید راه اسلام شد. ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحزاب: ۳۹].

در ظرف چند سالی که از انقلاب می‌گذرد افراد محترم و آگاه و عالم بسیاری در ایران قربانی چنین دسیسه‌هایی شده و می‌شوند که بدلائل امنیتی از ذکر نام آنها خود داری می‌شود، و همه آنها پس از اینکه مجبور به مصاحبه شدند و همه تهمت‌هایی که برای خدشه دار نمودن شخصیتشان به آنها نسبت دادند، اجبارا پذیرفتند و از زندان آزاد شدند، ولی شهید دکتر حاضر نشد اینگونه دروغها و توهینات در قالب کتاب بنویسد و یا حتی بر زبان بیاورد و طریق شهداء را انتخاب نمود، برآستی که این شهادت زیننده و برازنده او بود روانش شاد، راهش پوینده باد.

دکتر در مدت کوتاه زندگی پر افتخارش همیشه و در هر حال در خدمت به اسلام و مسلمین بود، او با گفتار و کردار و اخلاق نیکویش که نشأت گرفته از قرآن و سنت نبوی

بود هر بیننده و شنونده‌ای بطرفش جلب می‌شد، او پیوسته سعی می‌کرد دوستان و شنوندگانش را بفرآگیری و پیروزی از قرآن و سنت رسول الله ﷺ و وحدت و دوستی دعوت کند، و از تشدد بین فرق مذهبی بکاهد، که در کارش بسیار هم موفق بود، او مخالف بود با آخوندهائی که بنام مذهب دکان باز کرده‌اند و مردم عامی و بیسواد را از دین و دنیا باز می‌دارند، این حرکت بمذاق آیت الله‌ها و حجت الاسلامها خوش نمی‌آمد و باعث دشمنی آنها با دکتر می‌شد، او واقعا خود را وقف اسلام نمود زیرا در ایران مرفه‌ترین طبقه، همانا پزشکان هستند، و با وجود اینکه تقریبا بیست سال طیبی حاذق و توانا بود و می‌توانست ثروت هنگفتی پس انداز نماید، نتوانست برای خود خانه بسازد و در خانه پدرش زندگی می‌کرد و در آمدش خرج مسجد و فقرا می‌شد، و دکتر می‌رضه‌هایش که از لحاظ مادی ضعیف بودند علاوه بر اینکه عمل جراحی آنها را مجانا انجام می‌داد کمک نقدی نیز از آنها دریغ نمیداشت ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾ [التوبة: ۱۱۱].

مثل این واقعه، جریانات بسیاری برای اهل سنت در ایران بوقوع پیوسته و همچنان ادامه دارد، علماء اهل سنت در ایران به بهانه وهابیت تحت فشار هستند، این در حالی است که سردمداران حکومت ایران ادعای وحدت شیعه و سنت را دارند و خود را رهبر مسلمین جهان می‌دانند و با بوق تبلیغاتی خود، همه کشورهای اسلامی را بصدا در آورده‌اند و مسلمانان ظاهر بین و ساده لوح را فریب می‌دهند و می‌خواهند که آنان را از اسلام دور کنند و بمذهب شیعه گرایش دهند، بنابراین آنهائیکه در خارج از ایران هستند حکومت ایران را فقط از طریق چرب زبانیها و دروغهائی که شنیده‌اند می‌شناسند و عمل آنها را در داخل ایران ندیده‌اند، که حتی با مسلمانان آگاه شیعه خودشان به چه طرز فجیع و وحشتناکی رفتار می‌کنند.

مساجد را خراب و یا تعطیل می‌کنند و بجای آن حسینیه‌ها و بارگاه‌های خود را رونق بیشتری می‌دهند و روضه خوانان با نام امام جمعه از منبر و جایگاه مطهر رسول الله ﷺ

مسلمانان را برضد یکدیگر می‌شورانند و مساجد اهل سنت چه در ایران و چه در خارج ایران را مسجد ضرار می‌نامند و خواستار تعطیل و خراب کردن مساجد بیشتری می‌شوند. و صدق الله إذ قال:

﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾﴾ [الصف:

[۸].

﴿قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾ [آل عمران: ۱۱۸].

وآخر دعوانا: أن الحمد لله رب العالمين.

والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته.